

# سراب وحدت در قلمرو آرمان

درآمدی بر روانشناسی و جامعه‌شناسی آرمان‌ها و  
نوسازی علم کلام

## ارسطو ، و میراث مطلق‌زدگی داورى‌ها

اشکال بزرگ بحث‌های فلسفی ، و آرمانی سنتی ، و از جمله علم کلام ، کلی گوئی و مطلق‌زدگی آنهاست . «ارسطو» ، از «انسان‌کلی» سخن میگفت ، و از تفاوت آن با « حیوان » ، یادآور میشد . تعریف کامل ، از نظر منطق ارسطویی که الگوی همی اندیشمندان بعد از او در غرب و خاورمیانه تا حدود سده بیستم بوده است ، آنستکه يك موضوع را ، به جنس عام ، و فصل قریب او باید تعریف نمایند . بدین ترتیب ، تعریف انسان ، طبق الگوی ارسطو ، عبارتست از ترکیب مفهوم کلی جنس انسان ( حیوان ) و فصل ممیز او از دیگر جانوران ( نطق ) ، در فورمول « حیوان ناطق » !

اینک با این انسان‌شناسی ارسطویی ، تکلیف قاضیان ، و وسیله‌ی تشخیص مریبان میان « آیشن » و « اینشتین » ، تولستوی و ایوان مخوف ، گاندی و هیتلر ، علی و معاویه ، حسین و مرین‌ذی‌الجوش ، چیست ؟ چگونه با يك امتیاز ، تکالیف و حقوق يك کمهوش ، و يك هوشمند را که هر دو طبق تعریف ارسطو ، يك حیوان ناطق‌اند ، باید تعیین کرد ؟

نویسندگان انقلاب کبیر فرانسه نیز در مرحله‌ی انقلابی شعور طبقاتی ، و تقسیم انسان به طبقات « بورژوا » و « آریستوکرات » ، هنوز وضعی بهتر از کلی یافی‌های منطقی ارسطویی ، نداشته‌اند . چنانکه « ژان ژاک روسو » ( ۱۷۷۸ - ۱۷۱۲ ) ، که با وجود تکلیف به کتاب - پیمان اجتماعی ، ملوثیز جدید ، وامیل - پدر سه نهضت انقلاب سیاسی ، ادبی رمانتیک ، و تربیتی بشمار رفته است ، و در حقیقت نیز نظریات انقلابی تازه‌ای در هر سه قلمرو فکری و ذوقی بشری مطرح ساخته است ، با این وصف ، هنوز بطور کلی ، از اشتباه مطلق‌زدگی ارسطویی ، برکنار نمانده است .

«امیل» - کودک خیالی و نمونه‌ی روسو - مظهر هر نو آموز ممکن ، و موش آزمایشگاهی آموزه‌های تربیتی اوست . روسو ، با تجسم امیل ، میخواهد به همه‌ی پدران و مادران ، شیوه‌ی پرورشی جدید را که در خور انسان عصر جدید است ، بیاموزد . این کتاب ، بعنوان یکی از مهمترین منابع پرورشی چهار ، به همی زبان‌های مهم ، از جمله فارسی ، ترجمه شده است .

## فرد ، قربانی معادل‌ها ، و کلیت‌های مطلق

عوم انسانی و روانی امروز ، برخلاف گذشته ، کوشا هستند تا در سطح‌ها ، در فرم‌ها ، و در داورى‌های خود ، حداکثر به دقت‌های ریاضیاتی آماری ، و تعیین دقیق درصدهای هر پدیده ، نزدیک شوند . امروزه ، در طول يك لحظه ، توزیع طبیعی ، با دقت بسیار میکشند تا فراوانی ، تنوع ، و تفاوت حداقل ده هزار فرد از هر يك کمیت همگون - البته کمیت متصل - ، تعیین کنند . مانند اندازه‌ی قد ، وزن ، و یا هوش افراد ، و جانوران و درصدهای مشابه را نسبت بیکدیگر تعیین نمایند .

موضوع علوم رفتاری و انسانی امروز ، بیشتر « انسان‌فردی » است ، نه « انسان کلی ارسطویی » . انسان فردی « انسان جزئی و عینی است - قابل لمس در میان هزارها و میلیونها - قابل اشاره ، با نام و نشان معین ، در خور شناخت ، و برقراری رابطه ، با حلق‌های ویژه - بازبونی‌ها ، یا توانایی‌ها ، با گیرائی‌ها ، و زندگی‌های جسمی و روانی مشخص .

انسان فردی ، مانند انسان فلسفی ، یا انسان عرفانی ، و یا انسان حقوقی و مذهبی ، کلی و مطلق نیست که مشمول یک نوع تخمین ، یک نوع داورى ، یک نوع قانون ، یک نوع اهمیت و مسئولیت‌های عمومی و مطلق باشد . بلکه بیشتر ، شناخت ویژگی‌های شخصیت ، استعداد ، تفاوت‌ها و وجوه امتیازهای اوست به دیگران مورد توجه و بررسی است .

برای نخستین بار در تاریخ ، فرد - فرد محروم ، فرد ناشناخته - دلزده از تکرار ابهام عنوان‌های کلی نوع و جنس و صنف و طبقه ، دیگر بیاری دانش‌ها ، بی‌اخته است ، تا در جستجوی شخصیت گذشته‌ی خویشتن ، در انبوه مطلق‌زدگی‌ها و عام‌گرایی‌ها ، گام تصمیم‌فروورنده .

فرد ، دیگر هویت روانی ، هویت منطقی ، هویت سیاسی ، هویت اقتصادی ، هویت فرهنگی و عاطفی خویشتن را از خلال بی‌هویتی‌تعمیم‌ها ، می‌جوید . او ، دیگر در تلاش‌هایی از ورطه‌ی گمناهی برچسب‌ها ، در تکاپوی رستگاری از یوغ بی‌مصداقی میانگین‌ها ، در طریق گریز از مسلخ ابهام معادل‌ها ، در راه‌نجات از قربانگاه « تر و خشک با هم‌خوشن‌ها » ، و تظلمیر از ننگ بی‌حرمتی « بیک‌چوب - راندن » هاست !

## در اسارت ثنویت پنداری نو

در چنین دنیائی از وسواس‌فنی ، و دقت‌علمی ، در تعیین همانندی‌ها و ناهمانندی‌ها ، در سنجش تفاوت‌ها و تشابه‌ها ، بسی ناخسته ، بسی ناراض ، و بسی غیرفنی خواهد بود ، اگر کسی یکباره ، به‌صرف شیفتگی و دلبستگی آرمانی ،

یکی از خوانندگان گرامی مقاله‌ی « طرح برزویه در گریش آرمان » ( تکین ، ش ۱۰۹ ، ص ۲۶-۲۴ ) طی نامه‌ای که خواسته‌اند حتماً نظر نویسندگی این‌سطور برسد ، نگاشته‌اند : « ... شما نوشته‌اید که دستگاه‌ها و نظام‌های مذهبی و عالی‌جنابان دینی همه واقعبین‌هایی هستند که نباید نادیده‌شان گرفت . بله ، من هم قبول دارم که این‌ها واقعبین دارند ، ولی فقط این‌ها نیستند که واقعبین دارند . واقعبین‌های دیگری هم در جهان هست که شاید نیرومندتر ، و شاید بوحقیقت نزدیک‌تر باشند ، و آنها را هم نباید نادیده گرفت . مثالی که خود از مسئله‌ی طلاق در ایتالیا و شکست پاپ آورده‌اید ، حکایت از وجود چنین واقعبین نیرومندی دارد . من نمی‌دانم ... ارزش واقعبین‌ها را با چه معیاری می‌سنجید ؟ اگر چنانکه نوشته‌اید ، وجود يك میلیارد مسیحی در جهان - که فقط اسامی مسیحی هستند - واقعبینی محسوب میشود ، وجود يك میلیارد دشمن مسیحیت را هم باید ، بعنوان واقعبین ، قبول کرد . با این تفاوت ، که مسیحیان این‌عصر .. عملاً و بحکم جبر زمان ، از آئین‌کهن خود ، منحرف شده‌اند ، و مسیحیت رایج امروز ، چیز مسخ شده‌ای است . و آن « خلاء آرمانی » که شما به آن تکیه میکنید ، بیشتر باحال و روز مسیحیان تطبیق میکند . درحالی‌که واقعبین دیگری که بیش از يك میلیارد بیروان مؤمن دارد ، از چیزی بنام « خلاء آرمانی » ، رنج نمی‌برد ، و هیچ نیازی به نوسازی علم کلام ، در خود احساس نمیکند . امیدوارم حالا که می‌خواهید ، با توجه به واقعبین‌ها ، خدمتی به جهان‌انسانیت انجام دهید ، واقعبین‌های روبرو را که از درون پوسیده و فرسوده شده‌اند ، فروگذارید ، و عنایتی هم به واقعبین‌های زنده‌ی بالنده بفرمائید . ۵۳/۴۴ » .

احساس‌ها از این‌نامه که تنها قسمتی از آن نقل شد ، کمال حزن‌نیت نویسنده‌ی آنست . نویسنده ، نامه‌ی خود را بدون قید نشانی ، و احیاناً با امضائی مستعار ارسال داشته‌اند . بدین ترتیب ، ما را امکان پاسخ مستقیم بدیشان نیست . لیکن مسئله‌ای را که طرح کرده‌اند ، بهیچ وجه نمیتوان طرز تلقی يك دید انفرادی و ویژه انگاشت . بلکه آن ، بیشتر مظهری از جهان‌بینی بسیاری از مردم آرمان‌گرای زمان ما ، نسبت به سخنان ما درباره‌ی لزوم نوسازی علم کلام ، نسبت به ذکر لزوم همزیستی آرمانها ، و طرح پرسش انسان یا خدا ، بشمار می‌رود . از اینرو ، پاسخ بدان را در اینجا ، ضروری می‌یابیم .

بدون هیچکس بگوید که : - جهان ، ظلمت تقسیم شد ، آسناوند ، نه شده‌اند ، و همه نور و واقعبینی یگانگان بنام خلاء آرمانی کند ، متاسفانه یا به چنین اقلیتی به چنین دوگانگی انبوه میلیاردها مطلق‌زده کلی فضاهائی ، يك آرمانی ، يك موضوع نگرته‌ها و همه امیدخوش سوگمندها درست پذیرفته

## اسطوره‌ی

راستی‌شما ، افسانه‌ی و جبهه‌ی ضدین بیای درددل با اطمینان و می‌گوئیم ؟ کدام آرمان مارکوزه ، مرتد ، با برداشت کند یا با برداشت خروشیف از دست کم اعتد چون ساختار و گوشت و پوست های انقلاب و يك وحدت‌پنداری هفتاد و دو سخن گمت ؟ توجه داشته سخن نمی‌گوئیم معترضان ، کما اختلاف - صر تفرقه ، از در نه آنکه حق سال‌هاست است که هنوز جدی‌تر از آن بشمار آورد ! آرمانی ، میان اگر وحدت زیر پرچم کما حاجتی است بر پا ی‌دارند سوگمندها تا بدان لبیک واز آن ، هر حرست جانکا فراوانی مژده به پنداریم ؟ درستی‌م ؟

بدون هیچگونه سنجش و معیاری آماری ، همانند آلمانگرایان کهین بگوید که :

— جهان ، از نظر آرمانی ، در میان دو میلیارد بشر ، به دو جبهه نور و ظلمت تقسیم شده است . یک طرف ، همه ظلمت و تفرقه است ، همه مسیحیان آسیند ، نه واقعی که ، بحکم جبر زمان از آئین کهن خود منحرف شده‌اند ، و همه دستخوش خلاء آرمانی و سرگردانی‌اند . و جانب دیگر ، همه نور و وحدت ، همه یکپارچگی و اتفاق ، همه ضد مسیحیانند ، همه واقعی یگانه‌اند که « بیش از یک میلیارد ، پیروان مؤمن دارند ، و از چیزی بنام خلاء آرمانی ، رنج نمی‌برند ، و هیچ نیازی به نوسازی علم کلام احساس نمی‌کند ! »

متأسفانه یا خوشبختانه ، دنیا به چنین منطقه‌هایی مشخص از نور و ظلمت ، به چنین اقلیم‌هایی معین از خیر و شر ، به چنین مقولاتی از تر و آبی تر ، به چنین دوگانگی و ثنوتی مطلق تقسیم نشده است ! متأسفانه یا خوشبختانه ، این دو میلیارد بشر — البته نه حکومت‌های آنها — در چنین جبهه‌هایی مطلق‌زده و کلی ، در چنین سنگر‌هایی یکپارچه امورائی و اهرامی ، در چنین فضاهائی ، یک طرف ، همه سستی و ناستواری ، دگر سو همه منانیت و صفای آرمانی ، یک طرف همه تظاهر و فریبکاری ، دگر سو همه تقوی و پرهیزگاری ، موضع نگرفته‌اند ، تا ما یکسر از جانبی دیده بر نوزیم و یکپارچه همه همت ، و همه امید خویش ، به دیگر سو ، معطوف نمائیم !

سو کمندانه ، خیر و شر ، همجا ، درهم آمیخته‌اند . هیچ طرف را نمی‌توان در بست پذیرفت ، و هیچ‌جانب را نیز نمی‌توان بطور مطلق ترک گفت !

### اسطوره‌ی وحدت هفتاد و دو ملت نو

راستی‌شما ، راستی ما ، از کدام اسطوره‌ی « ملاء آرمانی » ، از کدام افسانه‌ی « وحدت مسلکی » در میان بیش از یک میلیارد بشر مومن و غیر جبهه‌ی ضدین میتوانیم سخن گوئیم ؟ آیا در میان آنان زیست‌ایم ، هیچ‌کس بیای در دلد یکایک آنان ، نشت‌ایم ، همه را سنجیده‌ایم که استواری با اطمینان و قاطعیت ، از وحدت رویائی بالغ بر یک میلیارد بشر ، سخن می‌گوئیم ؟

کدام آرمانی‌یگانه ، کدام نیده‌نویزی یکپارچه ؟! آرمانی با برداشت « هریت مارکوزه » ، یا « لین بیانو » از آن ؟ آرمانی با برداشت « کاتسکی » مرید ، بقول لینین ، یا با برداشت « تروتسکی‌مرد » به قول استالین ؟ آرمانی با برداشت کنگره‌ی هجدهم حزب کمونیست شوروی بامر پرستی استالین در ۱۹۳۹ ، یا با برداشت و قطعنامه‌ی کنگره‌ی بیستم و بیست و دوم همان حزب بعد از خروجش از آن ؟

دست کم اعتراض افرادی چون سولژنیتسین ، و اعتراض غذائی مردمانی چون ساخارف که نطفه‌ی هر دو در دوری انقلاب شوروی بسته شده است ، و گوشت و پوستشان از آب و نان انقلاب تغذیه کرده ، و مغزشان در دانشکده‌های انقلاب پرورشی یافته است ، اگر تفرقه ، اگر دوری ، اگر بیگانگی از یک وحدت‌پنداری آرمانی نیست ، پس چیست ؟ آینه‌ی در برابر یک جنگ هفتاد و دو ملت تازه ، هنوز میتوان از افسانه‌ی « وحدت رویائی » سخن گفت ؟

توجه داشته باشید ، ما از حق و باطل رفتار انشعاب‌یون و تجدیدنظر طلبان ، سخن نمی‌گوئیم . ما را با درستی یا نادرستی ، سودگی یا نیکو فحیدگی و کفر و معترضان ، کاری نیست . بلکه ما را با واقعیت انکارناپذیر اختلاف ، و دروغها اختلاف — صرف نظر از خوبی و بدی آن — سروکار است . ما از جدائی ، از تفرقه ، از دوری و بیگانگی آنان از یک وحدت رویائی ، سخن می‌گوئیم ، نه آنکه حق بجانب کدام ، و باطل در سنگر کدام یک است ؟!

سال‌هاست که دیگر برای کمتر سیاستمدار محتاطی جای تردید باقی‌مانده است که هنوز اختلاف چین و شوروی را ، جدی نیانگارد . این اختلاف ، جدی‌تر از آنست که احياناً آن را ، تنها هنوز نمایشی برای خام‌کردن رقیب بشمار آورد ! در اینصورت ، اینک دیگر چگونه میتوان از وجود یک وحدت آرمانی ، میان چین و شوروی ، یوگسلاوی و رومانی ، سخن گفت ؟ اگر وحدت آرمانی در جبهه‌ی چه استقرار یافته است ، و تمام کسانی که زیر پرچم کشورهای سوسیالیستی بر می‌ایستند ، بدان مؤمن‌اند ، پس دیگر چه حاجتی است که هر چند یکبار ، انقلابی فرهنگی بخاطر پالایش آرمانی ، بر پا ی‌دارند ؟!

سو کمندانه‌ما ، هنوز از هیچ‌جانبی ، وحدت موعود آرمانی را ندیده‌ایم ، تا بدان لبیک اجابت گوئیم — هر چند که از بس وصف پرافسون آنرا شنیده‌ایم ، واز آن ، هرگز نشانی نیافته‌ایم ، دیگر از بی‌رنگی تکرار نوید ، دیگر از خست جانگناه سراب‌های امید ، دیگر از بسیاری وعده‌های فریب ، دیگر از فراوانی مژده‌های تهی ، فرسوده گشته‌ایم ! دیگر تا به کی افسانه‌ها را واقعیت به پنداریم ؟ دیگر تا به کی بخاطر اسطوره‌ها ، با خود ، و دیگران درستی‌زیم ؟ دیگر تا به کی عنان شورویائی خویش را بدست سوداگران بیم

و امید ، فرو در سپاریم ؟ دیگر تا به کی به خود وعده‌ی بیهوده دهیم که :

ز قاطعان طریق این زمان ، شوند امین —  
قوافل دل و دانش ، که مرد راه رسید ! ..

کجاست صوفی دجال فعل ملحدشکل ؟!  
بگو : بسوز که مهدی دین‌پناه رسید ! ( حافظ ) .

دیگر تا به کی جهان سوم ، بدک کش آرمانی‌های نامتناسب ، و وصله‌های ناهم‌رنگ عقیدتی جهان اول و دوم گردد ؟

دیگر تا به کی در انتظار سوختن ، در حرمت رستگاری ، از تکرار سراب‌ها ، عبرت نجستن ؟ دیگر تا به کی در اندویش انسانی قربانیان آرمانی مردن .

این ترانزنامه یک عمر تلاش میمانه ، دورنمای میراث تلخ ، تجربه‌ی دردناک ، و آگاهی پرفاجعه‌ی نسل‌ماست که شادروان « جلال آل احمد » از جانب خود ، و بنام همه سوته دلان همگام و ناکام خویش ، در مقدمه‌ی ترجمه‌ی « بازگشت از شوروی » نوشته‌ی « آندریژید » ( ۱۹۵۱ — ۱۸۶۹ ) در سال ۱۳۳۳ ، بدست می‌دهد . آیا این اعتراض‌ناستین و سوک آلود ، هرگز کسی را به اندیشه بر نخواهد انگیزخت ؟ و هرگز از تکرار لغزش‌های همانند ، پیشگیری نخواهد نمود ؟ :

« تا قبل از سال‌های جنگ بین‌الملل دوم ، و بخصوص تا قبل از اعلام ارتداد « تروتسکی » و محاکمه‌ی « بوخارین » در شوروی ، روشنفکران تمام اروپا ، همه چشم به سوی مشرق — به سوی مسکو — داشتند ، و همیشه خاطره‌ی انقلاب کبیر را در اجاق دل خویش ، روشن‌نگ می‌داشتند . در آن سال‌ها ، برای آنانکه فقط از دور ، نگران اوضاع بودند ، و تنها برج و باروی زیبای خیال خویش را در آن حدود می‌پرستیدند ، آنچه از انقلاب کبیر به بعد ، در روسیه‌ی شوروی گذشته بود ، معجزه‌ی آرزوهای دیرینه‌ای بود که گاه از زبان « سن‌سیمون » ، تعریف شده بود ، و گاه « روبرت اوان »

میلادنی فاضله‌اش را که حکومتی بی‌مسئولیت داشت ، بر آن انگو در انگلستان ، ریخته بود . روشنفکران اروپا هم شگفت‌زده از اینکه چرا انقلاب‌کارگری در آنروزه خالی از سوزن‌انداز پروولتاریاری « روهر » و « آژاس » ، « وینز » ، « خلک تکره » — شاهد دورادور « اوتوبی » قرن بیستم ، در روسیه‌ی انقلاب زده بودند ، و هرگز گمان نمی‌بردند که در چنان سرزمین بختیانی ، آن چنان سراب فریبنده‌ای بتواند چنین سال‌های درازی ، هوش و دل‌ان‌ها را برباید .

« آندریژید » نیز یکی از این هوش و دل‌باخته‌ها بوده است ، و در پی همین دل‌باختگی ، من به چنان سفری دانه . سفر او به شوروی ، بنا به دعوت انجمنی نویسنده‌گان شوروی در تابستان ۱۹۳۶ اتفاق افتاده است . و این در زمانی بوده است که قید در منتهای شهرت خویش بسر می‌برده ، و یک رساله‌ی قبلی‌عانی به قلم او ، و به نفع کشور شوروی ، ارزش بیرون از حای بی‌نواشته است ، داشته باشد . اما چنانکه می‌بینید ، به‌جای چنان رساله‌ای ، این دو کتاب ( بازگشت از شوروی ، و تفسیح بازگشت از شوروی ) از آب درآمده است .

این دو کتاب ، بیشتر از این نظر ارزش دارد که حاوی اعترافات صریح اوست به فریبی که خودم کرده ، و به اشتباهی که کرده بود . در « بازگشت از شوروی » ، قلم‌نویس از حرفی عمیق و بیرون‌ازاندازه ، مایه گرفته است و حکایت از آسانی میکند که بی‌شکلی یک‌روئی شیرین ، در لحظات یی‌مداری خویش ، دچارش میشود ... و به همین دلیل ، تمام کسانی که سری به سیاست ( و ما اضافه می‌کنیم که تمام آنهایی که دلی در هوای آرمانی‌ها ، و شناخت آنها ) — کرده ، دارند ، چه بسامسئله‌ی شوروی سروکاری داشته باشند ، وجه نداشته باشند ، بهتر است این دو کتاب ژید را ، بخوانند ! بحث در این نیست که به‌یمنیم به عقیده‌ی ژید ، در شوروی چه خبر است . چون اینروزها ، بچه مکتبی‌ها ، بهتر از هر کس می‌دانند که در شوروی چه می‌گذرد! — ( و راستی آیا می‌دانند؟! ) — بحث در این است که سیاست در قرن بیستم ، چگونه و از چه راه‌هایی می‌تواند ، حتی یک نویسنده‌ی بشر دوست را ، از راه خویش منحرف کند ، و اگر قادر نیست ، او را غلام زرخرد خویش بسازد ، دست کم این را می‌تواند که مجال فکر و اندیشه را از او بگیرد ، و او را بکارهایی وابدارد که اگر پیش‌نی‌آمد ، چه بسا کارهای بهتری برای آن نویسنده در پیش بود ! و شاید بزرتگرین موجب ترجمه‌ی این دو کتاب نیز ، همین بوده است .

درست است که این دو کتاب در سال‌های ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ منتشر شده است ، و حاکی از حقایقی است که در آن سال‌ها به چشم می‌آمده ، ولی با مطالعه‌ی آثار دیگری از همین نسوع ، بقلم کسان دیگری ... در می‌بایم که امروز ، دردها بسی عمیق‌تر و ظاهر‌سازی‌ها ، بسی فریبنده‌تر از آن‌ها شده است ! ..

... اگر دنیا ، دنیایی بود که فریفتگی را با مهربانی و غمخواری یک

مادر می زدود ، حرفی نبود . اما این دنیای ما ، فریب را بازور معالجه می کند ، و چه معالجهی بدرجایی !!  
 بر هر دو طرف سکه ی قلبی که نشانه ی زمان ماست - اگر این سکه ، دو طرف داشته باشد - چیزی جز زور و فریب ، حک نشده است ، و و آسفا بر انسانیتی که سرنوشت خویش را ، این چنین به دست زور و فریب ، سپرده باشد ! « ( بازگشت از شوروی ، چاپ ۲ ، ۱۳۵۱ \ ص ۸۱۱ )

## همزیستی مسالمت آمیز : نو سازی در علم کلام سوسیالیستی

آنان که با خوش باوری ، در جانب سوسیالیسم ، از سراب وحدت آرمانی سخن می گویند ، و دعوت به همزیستی میان چپ و راست را ، امری بیهوده می انگارند ، آیا واقعا نمی دانند ، فراموش کرده اند که این دعوت در جهان ما ، نخست از سال ۱۹۵۶ بدین سوی ، خود از طرف همان جبهه ، بخاطر سازش با همان مسیحیان با اصطلاح اسمی ، عنوان شده است !!

دعوت به همزیستی از طرف جبهه ی ملاء آرمانی شما ، خود چه معنی می دهد ؟ احيانا :  
 ۱ - تردید در حقانیت مطلق خود ، و در نتیجه کوشش برای پوشش فقدان اعتماد به نفس !!  
 ۲ - احساس بیهودگی در تلاش پیشبرد آرمانی خود در جبهه ی حریف ، و در نتیجه مصلحت اندیشی برای پیشگیری از زیانهای مادی و معنوی حاصل از تلاش بیهوده ؟  
 ۳ - احساس ناتوانی از پیکار ، بر اثر مشاهده ی تفرقه ، شکاف و ناهماهنگی در جبهه ی خود ؟

۴ - احساس لزوم خودداری از شتاب در پیکار آرمانی ، بنا بر مشاهده ی فقدان شرائط لازم برای پیکار ؟  
 ۵ - یا سرانجام ، تعادل و حثت ، و ترس از ضربی اتمسی انتقامی ، یا حمله ی پیشگیرانه ی دشمن ، و نابودی کامل ؟  
 و یا هنوز انگیزه های دیگر ؟ در هر حال ، فرائض و شواهد نشان می دهد که در دنیای امروز ، پس از بیماران هیروشیما و ناکازاکی ، اندک اندک ، دلیل پنجم - تعادل و حثت - بیش از هر چیز ، ارائه ی آموزه ی همزیستی مسالمت آمیز را از طرف جبهه ی چپ ، دامن زده است !  
 اینک اگر به تعریف گسترده ی خود از علم کلام ، بعنوان فن دفاع آرمانی ، بازگردیم ( نگین ، ش ۱۱۰ ص ۱۳ ) ، ملاحظه خواهیم کرد که آموزه ی همزیستی مسالمت آمیز ، خود همان نوآوری و نو سازی در علم کلام ، یا نبره - شیوه ی مارکسیستی است ، که بنا بر ضرورت زمان ، ارائه شده است ! چنین ، ناپیش از آشتی با امریکا ، با این نو سازی در نبره - شیوه ی مارکسیستی شوروی ، شدیداً مخالفت می ورزید ، لیکن اینک خود بدان پیوسته است ، و تا کجا ها که در ارتکاب ، در توسل ، و در عمل بدان ، پیش بتاخته است !

## حاجیان روسی در ایران

اینک پس از بالغ بر نیم قرن که از استقرار آرمان انقلابی جدید در روسیه می گذرد ، چند سالی ست اجازه داده شده است که مسلمانان روسی ، به حج بروند . از این قوم بهر حج رفته ی روسی ، بسیاری نیز شیعه هستند ، و سال گذشته نیز زیارت قم و مشهد رفته اند ، و برای کسب تکلیف و اعورث تعلیمات لازم ، حتی به مراجع تقلید قم مراجعه کرده اند . و از آنان تقاضای ارسال نشریات فقهی و رساله های فقهی نموده اند . شیخ الاسلام شیعه ی روسیه از مراجع تقلید قم دعوت کرده است که هیاتی از آنان ، برای آشنائی با شیعیان آن سامان ، به روسیه سفر نمایند . و رئیس مدرسه آشنائی علی السبیل در تهران نیز در سفر خود به روسیه ، از مفتی اعظم سنجان آن دیار ، برای آشنائی با مقامات دینی ایران ، دعوت نموده است . علاقمندان بدین رویدادهای شگفت ، می توانند از مراجع قم ، بویژه از دارالتبلیغ اسلامی قم ، کسب اطلاع نمایند .

آنچه در این میان ، شایان توجه است آنست که زیارت حج در اسلام ، بر کسانی واجب می شود که از نظر مالی ، خود را نسبت بدیگران مستطیع و توانگر تر انگارند و توانگر تر از نظر مالی ، در قلمرو سوسیالیسم ! البته هنوز چین ، به بالغ بر ۶۵ میلیون مسلمان خود ، اجازه ی خروج برای زیارت حج نداده است . آیا اگر چند سالی دیگر ، چین نیز در اتخاذ این سیاست به شوروی بپیوندد ، ما سالیانه ناظر چه تعدادی از حاجیان چینی خواهیم بود ؟

کلیسا ها نیز در شوروی ته تعطیل اند ، و نه گرفتار کمبود زائرند . گزارش ها ، حاکی است که بزائران کلیساها ، حتی افزوده گشته است . یهودیان که - با وجود آنکه خود بیشتر از بنیانگذاران سوسیالیسم - کمونیسم ، مانند مارکسی ، تروتسکی و بوخارین از آنان بوده اند - تازه پس از نیم قرن زندگی در زیر لوای کمونیسم ، غالباً می خواهند از روسیه به اسرائیل مهاجرت کنند ، و عموماً نیز همچنان به مذهب ، سنت ، و قومیت یهودی خود وفادار مانده اند !

حزب کمونیست شوروی ، تاچندی پیش دارای شش میلیون عضو رسمی بود ، و اینک تعداد اعضا آن ، به حدود ده میلیون رسیده است - ده



میلیون از يك بيست و با در دست پذیرفته و تا کجی کمونیست شو کرده اند ؟ یا خواسته اند در همه جا ، در ایمان ، کم با يك جبهه ی گفت ؟  
**دود آتش**  
 اما هم دارد - آرمانی می و فقط شکل اینک منطبق با تمام در ایران ( ۱۹۶۵ ) راهنمایی ) اما شاید در يك پزشك



طرح از : اسدالله ایمن

میلیون از حدود دویست و پنجاه میلیون جمعیت شوروی - یعنی تنها یک بیست و پنجم از جمعیت آن کشور و تنها اینها ، کسانی هستند که رسماً یا در دست داشتن کارت عضویت حزبی، کمونیست بودن آنها از طرف حزب پذیرفته و تأکید شده است! تازه باید پرسید آیا اعضای رسمی و اسمی حزب کمونیست شوروی ، همه تنها از روی ایمان ، تقاضای صدور کارت عضویت کرده‌اند ؟ یا ، اگر هم نه همه ، دست کم پاره‌ای ، بنا بر مصالح دیگری خواسته‌اند که در یگانه حزب حاکم کشور خود ، عضو گردند ؟ چون همسجا ، در مورد هر آرمان ، شماره‌ی مومنان مصلحتی ، یا منافقان متظاهر به ایمان ، کم نیست !

با توجه به این اطلاعات و وقایع پراکنده ، آیا هنوز می‌توان از یک جبهه‌ی وحدت و ملاء آرمانی ، در میان بالغ بزرگ مینباید بشر سخن گفت ؟

### دود آتشکده پیداست هنوز

اما داستان ، هنوز بهمین جانیز ختم نمی‌شود . قضیه ، جانب دیگری هم دارد - همان جانبی که نویسنده‌ی محترم ، آن را پیروی اسمی از آرمانی می‌داند که دیگر در امروز ، به حکم جبر زمان ، تنها از آن نامی ، و فقط شکل مسخ شده‌ای باقی مانده است !

اینک آیا این حکم نیز ، حکمی کلی نیست ؟ آیا این داوری ، منطبق با تمام موارد عینی ، و مصداق‌های خارجی خویش است ؟

در ایران ، شاید کمتر تحصیل کرده‌ای باشد که نام «آلبرت شوایتزر» (۱۹۶۵ - ۱۸۷۵) را نشنیده باشد ، بویژه کودکان دبستانی و دوره های راهنمایی ( رهنمونستان ) ، شرح حالش را در کتاب های درسی خود خوانده‌اند! اما شاید در ایران ، کمتر کسانی بدانند که شوایتزر ، پیش‌تر و بیشتر از آنکه یک پزشک باشد ، یک عالم الاهی، و یک کشیش مسیحی بوده است، و خدمات

بشش اعظم رسوا سازی شیوه‌ی استعماری پرتغال را ، جهان ما ، مدیون تنها چند کشیش فداکار از جان گذشته است . این ، آنها و ایمان آنها به عدالت و انصاف و محبت بوده است که علی‌رغم منافع سیاسی و اقتصادی حکومت وقت خود ، پرده از جنایات آن ، در برابر جهان برداشتند ، و حکومت سرنگون شده‌ی پرتغال را تحت چنان فشاری از افکار عمومی جهان قرار دادند که مقدمات سقوط آن ، و آزادی سرزمین‌های اشغالی و استعماری پرتغال را فراهم ساختند !

ماها تا گاندی (۱۹۴۸-۱۸۶۹) و ایمان او - هر چند نه مسیحی ، ولی در هر حال در جبهه‌ای در برابر ماتریالیسم - مارتین لوتر کینگ (۱۹۶۸-۱۹۲۹) ، کشیش ، و گاندی سیاه ، و خدمات و ایمان آنها را نمی‌توان ایمانی اسمی و بقایای چیزی مسخ شده دانست ، شماره‌ی این مردان

بزرگی خود را در افریقا ، بعنوان یک پزشک مسیونر مسیحی انجام داده است! شوایتزر ، کتابهای فراوانی ، از جمله در توجیه و دفاع از مسیحیت نگاشته است .

کمتر کسی - مگر آنکه بخواهد از روی جهل و عناد انکار واقعیت کند - می‌تواند در باره‌ی شوایتزر بگوید که وی مسیحی مؤمنی نبوده است! کتابی که «فرعوب» ، کتاب «چرا من مسیحی نیستم» نوشته‌ی «برتراند راسل» (۱۹۷۰ - ۱۸۷۲) را خوانده‌اند ، باید «چرا من مسیحی هستم» شوایتزر را نیز در خلال نوشته‌ها، و زندگانی سراپا ایشان وی بخوانند !

تولستوی (۱۹۱۰ - ۱۸۲۸) یک مؤمن به مسیحیت ، با تمام وجود خویش است . حتی زبانی‌ی امروز نمی‌داند، در برابر ایمان به مسیحیت و نبوغ مردانی چون تولستوی ، و داستویفسکی (۱۸۸۱ - ۱۸۲۱) چه کند ، و وجود آنان را برای نوجوانان خود چگونه توجیه نماید !؟ بویژه آثار آنان را که به نحوی ملهم از مسیحیت ، و بشدت مفسر و مبلغ آنند ، در چگونه لیستی قرار دهد !؟

راستین و با ایمان مذهبی، در مسیحیت و در دیگر آئین‌ها را نمی‌توان در جهان امروز، یکسره نادیده گرفت!

منظره‌ی خود سوزی روحانیان بودائی، در اعتراض نسبت به جنگ ویتنام، طبق هر منطقی که مورد قضاوت قرار گیرد، شهادت، بردباری و جانبازی بیدریغ و بی‌ظنیری است که فقط می‌تواند از یک ایمان راستین مذهبی سرچشمه بگیرد. آیا شما هرگز فیلم‌های خبری و یا تصویرهای مستندی را که از خود سوزی این بودائیان، تهیه شده‌اند، دیده‌اید؟ یک پیر مرد، با دنیائی وقار، باجهانی طمانینه و سکوت، به آرامی در کنار خیابانی می‌نشاند. نزدیکترین مرید او، یک ظرف مملو از بنزین را بر روی او خالی می‌کند، و دیگری از دور، کبریتی آتش زده بسوی وی می‌افکند. شعله‌های آتش، یکباره از سرپای مرد بزرگ، بسوی آسمان تنوره می‌کشد. در حالیکه او حتی خم به ابروهای خویشتن نمی‌آورد، و بر طبق روش بودا، چون سندی در آتش، همچنان برزاقو، نشسته است، و دیگر مریدان او نیز همه، آرام، در برابر مقدس‌ترین مناسک خود، در حال تعظیم‌اند. سرانجام، هنگامیکه آتش، آن مظهر وقار و خویشتن‌داری را از پای درمی‌آورد، و جثه‌ی سوخته‌اش بر زمین می‌افتد، مریدان وی نیز همه یا وی، و در برابر وی، سر بر سجده تعظیم و سپاس، فرو می‌نهند!

خیابان‌های سایگون، و دیگر شهرهای ویتنام جنوبی، بارها، شاهد چنین منظره‌هایی از مظاهر جانبازی‌ها، و خودسوزی‌های شکفت‌انگیز ایمانی، در قرن سخت باوری‌های مذهبی ما، بوده‌اند. آیا مذهب، و مکتبی تربیتی، با چنین دستاوردها، و نمونه‌هایی را می‌توان دیگر امروز، یکسره تنها اسمی، یکسره تظاهر، و یک سره چیز بی‌منسج شده انگاشت؟ آیا یک چنین داوری، خود پیشداوری، خود ناپیینی واقعیت، و خود منسج و فرار از حقیقت نیست؟!

آیا چنین واقعیت‌هایی، همه‌پوسیده و روبروآل‌اند، ولی نه‌بسیار اسطوره‌ی وحدت پر تفرقه‌ی هفتاد و دو ملت نو، واقعیتی زنده و پابنده است؟

## قرآن، و منع تعمیم در داوری

قرآن که به نقد جامعی از پیرشانی ارزش‌های انسانی، بی‌سامانی رابطه‌ها، و سترونی آرمان‌ها، در عصر خود می‌پردازد، آنها را همه از نشانه‌های بیمارگونه‌ی یک عصر آفل - عصر جاهلیت - می‌شناسد. رسالت خود را، در لزوم تجدید پیام آرمانی وحدت گرا، در میان آشفته‌گان و تفرقه‌زدگان می‌داند، بیکار با شیوع فساد آرمانی در میان قشرهای آزمند رهبران دیگر ادیان را، و وظیفه‌ی مقدس خود می‌انگارد، و به استقرار مجدد ضابطه‌های اصیل در میان رابطه‌های پریشان و بی‌معیار، همتا می‌گمارد، در اعلام رواج فساد در میان قشرهای رهبری اهل کتاب، هرگز راه گرفته نمی‌بوید، به همه‌گیری آن، رای نمی‌دهد، تروخشک را بیک آتش نمی‌سوزاند، پیشداورانه شعار تعمیم‌منسج نمی‌دارد، و حکم کلی و مطلق صادر نمی‌کند! بسکه یا واقع بینی، و انصاف تمام، حتی در کشاکش بیکار و جهاد، بهنگام برشماری ستم‌های آنان، تاکید می‌کند، و به پیروان خود، بخاطر رعایت احتیاط و پاس‌شوابط عدل و داد، هشدار می‌دهد که (قرآن، سوره ۳ آیه ۱۱۵ - ۱۱۲):

«... با این وصف، آنها همه‌یکسان نیستند! در میان پیروان کتاب [های آرمانی]، مردمانی استوار وجود دارند که پیام خداوند را، در طول تمام شب، فرا برمی‌خوانند، و سر بر سجده ستایش و تمکین، فرو می‌نهند! بخوندند، و به روز و آیین، ایمان دارند! به نیکی فرمان می‌دهند، از بدی نهی می‌کنند، و در انجام کارهای ستوده، پیشگام و مشتاقند!

اینان، از شمار راستانند! و هرچه که نیکی ورزند نیز، مسلما، هرگز، با ناپیایی روبرو نخواهند شد! چون خداوند، نسبت به پرهیزکاران، آبر - آگاه است!»

در حقیقت، در میان عوامل بسیار، از جمله نفوذ روح همین بیش منصفانه و واقع بینانه بوده است که در پرتو آن، در طول بالغ بر چهارده قرن، اقلیت‌های مذهبی دیگر ادیان، با مقایسه نسبت به دیگر نقاط جهان، همواره دارالاسلامی، در دارالاسلام یافته‌اند، از حقوقی استوار، و امنیت نسبی شایسته‌ای در قلمرو حکومت‌های اسلامی برخوردار بوده‌اند. قرآن، درست از همان آغاز اعلام جهاد خود با ریشه‌کنی اصول عصر جاهلی، زمینه‌ی صلح و همزیستی میان آرمان‌های حاکم عصر خود را فراهم آورده است. و آزادی عقیده را، برای غیرمسلمانان نیز تضمین کرده است. این دیگر خود یک میراث گرانقدر فرهنگی است که امروزه، ما اگر هم آنرا همه در فرهنگ خود نمی‌داشتیم، ناگزیر می‌بایست به ورود آن همت می‌گماشتیم، و حتی آنرا از دیگران به عاریت می‌گرفتیم! ضرورت زمان، خواهان، و ارج گذار چنین آموزه و میراثی است! ما چرا قدر آن را ندانیم؟ ثروت‌های ما، همه نفت و گاز نیست. ما بدین گونه ذخائر فرهنگی و معنوی نیز نیازمندیم، و خوشبختانه خزان‌من میراث کهن ما نیز، از آنها چندان خالی و عاری نیست! فقط باید آنها را جستجو کرد و شناخت. این ذخائر، اگر هم همه آسمانی نباشند، دست کم بی‌آمد بالغ بر دو هزار و پانصد سال تجربه و زندگی، و آزمایش و خطا، در روابط انسانی، و همزیستی با دیگران، در حوزه‌ی خاورمیانه، در منطقه‌ی آسیای مرکزی، و جنوب غربی آسیا بشمار می‌روند. همه ناچار از توجی اصالت فرهنگی و تجربه‌ی بنیادی برخوردارند با آموزه و امتحان داده‌اند. تنها فقط به پالایش، و همسازی تازه با شرائط جدید نیازمندند!

\*\*\*

## پرهیز از جنگ‌های صلیبی نو

درک و داوری درباره‌ی آرمان‌ها، رسائی و نارسائی آنها، کاربرد، شناخت و برد نفوذ آنها، پذیرش و نسبت کارائی و تحقق عملی آنها، درک و بررسی ابعاد گوناگونی را ضروری می‌سازد. ما را در این مرحله، بیشتر خاتمه تکلیفی عام کلام کافی، و بیداری غفلت زدگان آرمان‌های بومی، هدف است. و پس از آن، درک دیگر آرمان‌ها و نسبت ارزش نظری و واقعیت عملی آنها را، ما را به یک جنگ بی‌فرجام صلیبی نو، سوق ندهید! بیداران و سردمداران آرمان‌های نو، خودمشتیرها را غلاف کرده‌اند، فرمان آتش پس داده‌اند، و تقاضای همزیستی مسالمت‌آمیز نموده‌اند، دیگر پس چرا ما، کاسه‌های از آتش گرم‌تر، و دایه‌های مهربان‌تر از مادر شویم؟!

تهران - ۱۳۶۲

